

الثالثة و التسعون: غررٌ في قاعدة إمكان الأشراف  
درس دويست و پانزدهم و درس دويست و شانزدهم  
درس دويست و پانزدهم:

## معناى امکان اشرف

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

غررٌ في قاعدة إمكان الأشرف.

الممكنُ الأخسُّ إذ تحقَّقا \*\*\* فالممكنُ الأشرفُ فيه سبقاً  
لأنَّه لولاه إن لم يفض \*\*\* فجهته تفضُّلٌ حقاً يقتضي  
و إن أخسُّ فاض قبل الأشرف \*\*\* علل الأقوى عند ذا بالأضعف  
و إن مع الأشرف في الصُّدور \*\*\* فواحدٌ جا مصدر الكثير  
و النورُ الأسفهُدُ إذ يُبرهن \*\*\* عليه فالقاهرُ أيضاً كائنٌ<sup>١</sup>

این بحث در امکان اشرف است البته مرحوم حاجی می فرماید: بهتر است که به ممکن اشرف تعبیر بیاوریم چون امکان متصف به اشرف یا اخس نمی شود؛ امکان جنبه تساوی الطرفین است بنابراین معنا ندارد در تساوی الطرفین اخسیت یا اشرفیت لحاظ شود. بله، ممکن [متصف به اشرف می شود]؛ ممکن یعنی آن ذاتی که آن ذات در رتبه بالاتری از ذات دیگر قرار دارد یا آن وصفی که در رتبه بالاتر از وصف دیگر قرار دارد، ممکن در این صورت [متصف به اشرف] می شود. البته می توانیم هم بگوییم که امکان اشرف، منظور الإمكان الأشرف نیست بلکه به عنوان اضافه است و واقعیتش هم همین است امکان الذات الأشرف، بنابراین مطلبی که ایشان فرمودند دیگر جا ندارد.

و اما قضیه امکان اشرف چیست؟! حالا یک معنای ابتدایی برایش بیان می کنیم تا بعد به یک معنای بهتری برسیم. آن این است که هر وصفی را که شما در این عالم ملاحظه می کنید - این واقعاً این مسئله هست - می توانیم احتمال بدهیم که از این وصف اقوی و اشد در این عالم وجود داشته باشد. البته عرض کردم که این را فقط به عنوان تمثیل ذکر می کنم؛ شما یک جمالی را در این عالم مشاهده می کنید فرض کنید شیئی که خیلی جمیل باشد یا گلی که خیلی زیبا باشد را در اینجا مشاهده می کنید، همین جمالی که الآن در این گل مشاهده شده است شما را به این حقیقت می رساند پس این وصف یک وصف ممکن بالذات است و ممتنع نیست. حالا که ممکن بالذات شد ممکن است که بالاتر از این یا پایین تر از این هم وجود داشته باشد. چرا؟! چون اگر بالاتر از این ممتنع باشد این امتناع یا به جهت غیر است یا به جهت خود ذات او است یا به جهت صدور و امثال ذلک است که تمام اینها باطل است. اگر خود وصف فی حد نفسه قابل برای وجود باشد عقل بالاتر از او را ممکن می داند؛ - کاری به وقوعش ندارد - عقل ممکن می داند که بالاتر از او وجود داشته باشد. اگر علم را در نظر بگیریم همین طور است. مثلاً از قدرت و شجاعت در نظر بگیریم کسی می تواند پنجاه کیلو بار را بردارد عقل

<sup>١</sup> . منظومه، ج ٣، ص ٧٢٨.

امکان **آزید** از این را تجویز می‌کند که شخص بتواند بردارد چون هیچ نوع امتناع ذاتی بر بیشتر از این وجود ندارد یا اینکه ما در شخصی علمی می‌بینیم مثلاً این شخص هزارتا بیت شعر حفظ است، عقل به واسطه اینکه نفس این هزار بیت، خود آن ممکن بالذات است چون محقق شده است، هیچ امتناعی در هزار و ده بیت یا هزار و صد بیت نمی‌بیند به واسطه اینکه این جهت اتصاف و علمی که الآن در اینجا وجود دارد به خود طبیعت انسان **بما هی إنسان** برگشته است. بنابراین دلیلی بر امتناع این به عنوان **آزید** در این صورت وجود ندارد.

### استفاده از امکان اشرف از نقطه نظر اخلاقی و مسائل اعتباری

ما این را به عنوان تمثیل عرض کردیم که امکان اشرف این را به ما می‌رساند ولی از نقطه نظر اخلاقی و عقلی ما می‌توانیم استفاده‌هایی از این بکنیم مثلاً همین مسئله ولایت فقیه در حکومت اسلام را می‌توانیم بر این پایه بگذاریم که اگر ملاک برای تصدی حکومت، وجود اوصافی باشد و وجود اتصاف به یک ملاک‌هایی باشد که آن ملاک‌ها تصدی یک فرد را تصحیح و تجویز کند ما می‌توانیم با امکان اشرف اثبات کنیم که اگر این ملاک‌ها در بالاتر از این برای شخصی قرار داشت او در اینجا حق تصدی را دارد و دیگران ندارند. یعنی اگر من باب مثال عقل و تدبیر جامعه وجود داشت بر اینکه این مصحح برای تصدی حکومت است با امکان اشرف می‌رساند که ممکن است از این بالاتری از این نقطه نظر در جامعه وجود داشته باشد. وقتی که وجود داشت بنابراین برای تصدی حق به او می‌رسد. اگر برای اداره مملکتی علم لازم است، اطلاع بر علوم و سیاست لازم است امکان اشرف این را می‌رساند که ممکن است در جامعه فردی باشد که از این افرادی که الآن تصدی دارند دارای مقام اشرفی باشد پس باید به او برسد. اگر برای تقلید از یک شخص که لازمه اش فقاقت است و علم به فقه لازم است امکان اشرف این را به انسان می‌رساند که اگر شخصی ممکن باشد که بالاتر از او وجود داشته باشد پس او واجب التقلید است.

به طور کلی در مسائل اخلاقی و اعتباری این قضیه امکان اشرف خیلی به درد می‌خورد که همین قدر عقل در یک نقطه امکان **آزید** از این را تجویز کرد، به آن ملاکی که تبعات و آثاری بر اخس مترتب می‌شود، به همان ملاک آن آثار و تبعات به طریق اولیٰ بر اشرف مترتب می‌شود و این در همه جا اطّراد دارد.

اینکه ما بحث امکان را در اینجا مطرح کردیم همین طور در سلسله طولیه هم همین بحث پیش می‌آید که وقتی در این عالم نفسانی، عالم شهادت، دنیا و آخر تنزّلات ما علم احساس می‌کنیم، قدرت و حیات احساس می‌کنیم امکان مقام علمیت و اتصاف به علمیت و حیات و قدرت و امثال ذلک در بالاتر - حالا کاری به عالم شهادت ولو عوالم بالا مثل ملکوت و اینها نداریم - امکانش باید وجود داشته باشد. این بحث در اینجا به این مقدار ختم نمی‌شود. بحث امکان اشرفی که مرحوم حاجی و امثاله دارند از آن بحث می‌کنند امکان را به جهت وجودی دارند بار می‌کنند یعنی قضیه امکان اشرف ما را می‌رساند که باید و واجب است اشرفی وجود داشته

باشد یعنی در واقع ما از امکان اشرف، یک پله به وجوب اشرف برمی گردیم؛ وجوب باید وجود داشته باشد. ادله‌ای که اینها ذکر می‌کنند ادله‌ای است که بد نیست خوب است ولیکن ما از راه دیگری می‌توانیم قضیه امکان اشرف را ثابت کنیم.

این مطلب که باید در عالم شهادت اشرفی وجود داشته باشد ما این مطلب را نمی‌توانیم ثابت کنیم و خود قائلین به امکان اشرف به این مسئله معترف‌اند که به واسطه مسائل عرضی که این عالم، عالم کون و فساد است و امثال ذلک. اینکه این قاعده بیاورد این را به ما ثابت کند که در همین عالم باید اشرفی وجود داشته باشد که این وجود اشرف، وجود بر وجود اخس سابق باشد، ما این مطلب را نداریم. بله، آنچه را که می‌توانیم ثابت کنیم این است که اگر قرار باشد در این عالم علمی باشد باید یک ذاتی پیدا بشود که از نظر علم مافوق همه علماء باشد. اگر یک قدرتی در این عالم باشد باید ما یک ذاتی را واجب بگیریم و باید یک ذاتی از همه بالاتر باشد ولی صحبت در این است که حد او چقدر است؟! آیا قدرت، قدرت لایتنه‌ای است یا قدرت به اشدّیت و اضعفّیت است؟! ما به مقدار لایتنه‌ای نمی‌توانیم قاعده این مسئله را ثابت کنیم به خاطر اینکه قدرت ماده و قدرت ماهیت محدود است پس آن مقدار که ثابت می‌شود این است که اگر شما یک صفتی را پیدا می‌کنید که قائل برای تفاضل است و مقول به تشکیک است؛ علم است کم و زیاد دارد، قدرت است کم و زیاد دارد، جمال است کم و زیاد دارد، حافظه است کم و زیاد دارد، استعداد است کم و زیاد دارد، تمام اینها دارای کم و زیاد هستند لاجرم عقل حکم برهانی می‌کند به اینکه اگر این وصفی که مقول به تشکیک است در این عالم شهادت تحقق پیدا کند باید یک ذاتی باشد که از همه بالاتر باشد. عقل حکم به این می‌کند به جهت اینکه وقتی نفس تشکیک را پذیرفتیم بنابراین آن حدّ اعلاّی از تشکیک، فرد اعلاّی می‌شود. این دیگر اصلاً بدیهی است و نیاز به برهان هم نداریم.

آن وقت این مسئله به درد ما می‌خورد. همین که گفتیم: در مسائل اعتباری و طبیعی مثل مدیریت جامعه و احکام حقوقی و امثال ذلک به درد می‌خورد این است یعنی فرض کنید در مسائل خانوادگی قاعده امکان اشرف اقتضاء می‌کند که ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾<sup>۱</sup> باشد. من باب مثال در مسائل تربیت قاعده امکان اشرف اقتضاء می‌کند که متعلم از معلم حرف‌شنوی داشته باشد. قاعده امکان اشرف اقتضاء می‌کند که مربّی از مربّی اطاعت داشته باشد. قاعده امکان اشرف اقتضاء می‌کند که مرئوس از رئیس اطاعت داشته باشد و همین‌طور مقلّد مطیع مقلّد باشد و محکوم از حاکم [اطاعت داشته] باشد و امثال ذلک. اینها همه به مقتضای قاعده امکان اشرف است.

<sup>۱</sup> . سوره نساء (۴) آیه ۳۴. افق وحی، ص ۴۰۳:

«مردان قیّم و متولّی امور زنان می‌باشند.»

تلمیذ: در مورد اطاعت کردن از اشرف، حدّ یقف ندارد. فرض بفرمایید در مورد ولایت فقیه مثال زدیم که امکان اشرف می‌گوید: ممکن است کسی از این آقا بالاتر باشد پس باید از او اطاعت کرد، در مورد این شخص دوم هم همین‌طور است؟! استاد: بله، لذا باید تفحص کرد.

تلمیذ: آن اشرف را هم که بیاورید باز امکان اشرف از او هم هست. استاد: بله هست اما ما تا وقتی که پیدا نکردیم واجب است که از این اطاعت کنیم و وقتی که پیدا کردیم واجب است از او اطاعت کنیم.

تلمیذ: آیا این امر در مورد نبوت و اینها هم می‌رود؟ استاد: بله در همه چیز می‌رود. در مورد نبوت معلوم است که دیگر اشرف از این وجود ندارد. وقتی که نبی بر یک جا هست معنا ندارد که...

تلمیذ: قاعده اشرف در آنجا تخصیص می‌خورد؟ استاد: نه اصلاً تخصیص نمی‌خورد دیگر از نبی بالاتر شخصی وجود ندارد. اگر بالاتر از نبی کسی باشد دیگر از نبی نباید اطاعت بکنیم.

تلمیذ: پس حد امکان اشرف تا آنجا است؟! استاد: تا کجا؟

تلمیذ: مثلاً در مورد نبی و امام است و دیگر امکان اشرف از نبی و امام وجود ندارد. استاد: بله آن وقت همان سلسله می‌رود تا اشرفیت به اطلاق برسد آنجا دیگر معنا ندارد یعنی وقتی که قضیه به ذات برگشت دیگر آنجا لایتناهی است. سلسله طولیه...

لذا در قضیه حضرت خضر و حضرت موسی، حضرت موسی از حضرت خضر تبعیت نمی‌کند. حضرت خضر تحت تبعیت حضرت موسی است یعنی در خود آن زمان هم اشرف در اینجا حضرت موسی بود نه حضرت خضر منتها صحبت در این بود که حضرت خضر دارای یک بُعد از مظاهر الهی بود، حضرت موسی دارای ابعاد متفاوتی بود منتها به جهت نقصی که در معرفت حضرت موسی نسبت به تجلیات مختلفه مظاهر الهی وجود داشت خدا ایشان را مدتی با حضرت خضر جلیس نمود تا رفع آن نقص بشود و به ایشان بفهماند که تجلیات و مظاهر ما اختصاص به آن تجلیاتی ندارند که الآن تو داری احساس می‌کنی ما تجلیات و مظاهر دیگری داریم که آنها هم در رتبه خود، ظهور ما هستند و کامل هستند.

تلمیذ: اگر حضرت خضر تحت تبعیت حضرت موسی باشد چرا حضرت موسی می‌گویند: ﴿قَالَ لَهُ﴾

مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبَعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا؟<sup>۱</sup> یعنی این رشد را من نداشتم!

استاد: برای همین جہتی بود کہ این را عرض کردم چون نسبت بہ این قضیہ نقص داشت والا شریعت حضرت خضر شریعت حضرت موسی بود خودش دارای شریعت نبود یعنی آن نمازی کہ حضرت موسی آورده بود همان نماز را می خواند نہ از پیش خودش. روزہ ای را کہ حضرت موسی آورده بود می گرفت مثلاً در احکام شرع آنچه را کہ حضرت موسی آورده بود انجام می داد منتہا از نقطہ نظر دخل و تصرف...

تلمیذ: معنی نبوت چہ می شود؟! مگر نبی آن کسی نیست کہ وظایفش را مستقیماً از خدا بگیرد؟! در تعریف نبی و رسول گفته اند کہ رسول آن کسی است کہ برای یک عده ای یا افرادی یا مثلاً جهانی شریعت ہم داشته باشد اما نبی آن کسی است کہ دستورات سلوکی اش را مستقیم از خدا می گیرد.

استاد: دو مرحلہ در اینجا هست؛ مرحلہ احکام و مرحلہ وحی؛ در مرحلہ احکام از نقطہ نظر عمل بہ احکام حضرت خضر تحت شریعت حضرت موسی بود و از نقطہ نظر وحی چون بر خود حضرت خضر وحی می شد، الہام می شد و متصل بود از نقطہ نظر عمل بہ این احکام دستش باز بود کہ چہ نحوه عمل کند. چون مأمور بہ باطن بود لذا دستش باز بود اما نہ اینکه حضرت خضر نماز دو رکعتی را سہ رکعت می خواند. نہ، نماز همان بود، روزہ اش همان بود، اینہا ہمین بود، منتہا از نقطہ نظر تکلیف، در مقام تکلیف من باب مثال فرض بفرمایید ... [ادامہ صوت و درس موجود نیست].

اللہم صل علی محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> . سوره کہف (۱۸) آیه ۶۶. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۶۷:

«حضرت موسی بہ حضرت خضر گفت: اجازه می دہی کہ در صحبت و ہم نشینی تو، از آن علم کہ خداوند نصیب تو کردہ است بہ من نیز بیاموزی، و موجب رشد و ترقی و باز شدن افق های جدید معرفتی و شناخت من نسبت بہ اختلاف مقادیر و تغایر در ظہور ارادہ ها و مشیت های پروردگار گردی؟!»